

حالا چه؟ ای ریشویی در دوردست

مندرج در روزنامه Der Standard چاپ اتریش مورخ 12 - 11 فوریه 2006

به قلم Westdeutscher Rundfunk خبرنگار Sonja Mikljch

ترجمه ن. شهباز، وین فوریه 2006

شمایی که همیشه خود را مورد اهانت احساس می کنید و از ما می خواهید که شرایطتان را درک کنیم، قدری دست نگهدارید در میان آتش زدن پرچمها، با شما سخنی دارم تا مرز احساس همدردی ام را روشن نمایم. زیاد طول نمی کشد.

به من توهین شده است.

مجاهدین چادر را بر صورت خواهرانم در افغانستان و پاکستان میخکوب کرده، زنان، همجنسگرایان، "زناکاران" و بیخدایان را به دار می آویزند. ولی حقوق بشر، حقوق زن و آزادی در نزد من برجسته ترین امر تاریخ بشری ست. آری این ناشی از سنتی ست که من در آن زیسته ام. ارزشهایی که جهان را بهتر و صلح آمیزتر میکنند. به این اعتبار من میخواهم که دولتهای عربستان سعودی، فلسطین، اندونزی و مصر از من عذرخواهی کنند. در غیر اینصورت با تاسف مجبورم شهروندان آن کشورها را تهدید نموده، سر و کله شان را خرد کنم، آنها را ربوده سر از بدنشان جدا نمایم. چرا که من نسبت به آنچه که به هویت فرهنگی ام برمیگردد، حساس هستم.

به من توهین شده است.

فناطیکها مجسمه بودا در بامیان، آن یادبود عظیم فرهنگی را منفجر کرده اند. اما برای من هنر بیان زیبایی و پاکی عالم است، ارزشی ست که جهان را بهتر و صلح آمیزتر می کند. آری این ناشی از سنتی ست که من در آن نشو و نما یافته ام. به این اعتبار من میخواهم که حماس، سخنگوی مسلمانان فرانسه، رؤسای دانشگاه الاضهر از من عذرخواهی کنند. در غیر اینصورت برای گذران تعطیلاتم هرگز به تاج محل نخواهم رفت. تحریم میوه های فلسطین را فراخوان خواهم داد و سفارتهای تونس، قطر و بنگلادش را به آتش خواهم کشید. چرا که احساساتم مطلق و به همین دلیل جهان شمولند. اینقدر حسن تفاهم را از شما طلب میکنم.

در دنیا سنتهایی موجودند،...

به من توهین شده است.

در فیلمهای ویدئویی رانندگان کامیون یا اعضای سازمانهای همیاری را سر میبرند، یهودیان را همچون آدمخور و خوک به تصویر میکشند، زنان غربی را فاحشه قلمداد میکنند، مهندسین شرکتها را به مرگ تهدید میکنند و همه آنها تحت نام الله صورت میدنیرد. به همین خاطر میخواهم که همه سردبیران مجله ها و کانالهای تلویزیونی دنیای اسلام از من عذرخواهی کنند، چرا که هیچ کاری برای پیشگیری از این اعمال و قبحانه انجام نمیدهند. خیلی ها نگران هستند که تصادم فرهنگی در راه است، آه چه میگویند، این امر مدتهاست که برقرار است و خود را نه فقط گاه و بیگاه در چیزهایی که بر شمردم بروز میدهند، بلکه شرایط روز ما را تعیین میکنند. چه شکننده و سطحی ست احساسات مسلمانان اگر قرار باشد کاریکاتورهای پیامبر در یک روزنامه ناشناس یک کشور کوچک اروپایی طوفانی برپا نماید و یک مشت تحریک کننده حرفه ای هزاران نفر را به خیابانها رم بدهند.

... بر دنیا قواعدی حاکم اند

آن جوک که دیگر از دوشیزگان و باکره ها در آن دنیا در نزد محمد پیامبر چیزی باقی نمانده، چرا که عاملین عملیات انتحاری دم در بهشت به صف ایستاده اند، سیاه و موزیانه است. ولی با توجه به سوء قصدهای انتحاری موجود در دنیای امروزه همان اندازه گویاست گرچه ناخرسند باشد. و این را در حاشیه گفته باشم. اما برای من هم این قضیه خرسند نبود که طالبان افغانستان دائما با فاحشه ها همخوابه بودند. یا اینکه در انتظار عموم آنهایی را که تلویزیون و ویدئو تماشا کرده بودند را "اعدام میکردند" تا در خفا فیلمهای پرنوگرافی ببینند. آری چیزی پنهان نمی ماند.

این یک امر بدیهی ست که در یک جامعه دمکراتیک سکولار صاحبان قدرت و نفوذ (چه در سیاست چه در مذهب) را به کاریکاتور و مزاح بکشند. باید انتظار انتقاد را داشت ولی نه مجازات. آزادی بیان دارای محدوده وسیعی ست و به اندازه کافی قواعدی وجود دارند تا از سوء استفاده آنجا که لازم باشد جلوگیری به عمل آید. فیلم "زندگی بر ایران" خون خیلی از مسیحیان را به جوش آورد. مقاله ها نوشتند، فراخوان های تحریم و بحث و جدل. ولی کسی در نیوزلند دوردست برنیامد که معرکه ای برپا نماید، کسی در مالتا بر خود واجب ندید که Union Jack را به آتش بکشد. صاحبان قدرت هم دارای هیچ حق طبیعی نیستند که به واسطه آن مصون بمانند. روزنامه نگاران، کاریکاتورریستها سناریونیوسهای انگلیسی مارگارت تاچر را به تکه های کاه و پوشال تقلیل دادند تا آنرا دوباره به صورت زشتی با هم ترکیب نمایند و این مهم برای بهروزی آزمون ضروری بود. کسی به این خاطر کشته نشد. می توانستی تلویزیون یا رادیو را خاموش کنی یا روی برگردانی یا اینکه روزنامه را در زباله دانی بیندازی. آزادی بیان برای دوقلوهای سیامزی به منزله رهائی از ترس بود. اینکه بنیادگرایان رنگ و وارنگ فاقد هرگونه استعداد درون نگری (Selbstreflexion)، انتقاد از خود و

طنز به خود هستند ارزش به اذعان نمی داشت، مادام که آنها سعی نمیکنند احساسات قلبی خودشان را بر دنیای من تحمیل نمایند. در نزد آنها کافی ست که یکی بدرآید که "توجه؛ احساسات مذهبی، پا را از حدود مسائل شخصی فراتر گذاشته اند!" و ما (اروپائیان) مباحث سر تعظیم در بارگاه شان فرود آوریم.

در دنیای خودساخته مجاهدین یا منادیان یهوه (Jahwekrieger) احساسات به شکل تزیینات پدید آمده ای به عنوان مرجع نهایی تصمیم گیری عمل میکند، همیشه و همه جا حی و حاضر، بدون اغماض.

در نزاع کاریکاتورها ادعا میشود که ممنوعیت به تصویر کشیدن (محمد) از پایه های قطعی اعتقادی ست که همه جا رسمیت داشته و باید به آن احترام گذاشت حتی در دانمارک. ولی اینجا آدمی در فکر فرو می رود که حضرات مورد توهین واقع شده آنجا که به اینترنت و تکنولوژی جدید برمیگردد چیزی کم ندارند ولی از تاریخ فرهنگی خود بی خبرند. آری در دوران شکوفایی اسلام، محمد واقعاً به تصویر کشیده شده است. برای مثال در یک مینیاتور بسیار زیبای ایرانی محمد را می بینی برکشیده در هاله ای ابریشمین سوار بر اسب بسوی آسمان می تازد. این مینیاتور در موزه Chester-Beatty در شهر دابلین موجود است. حالا چه؟ ای ریشویی در دوردست؛ کره ایرلندی را بایکوت می کنی؟

من هیچ علاقه ای ندارم که بدانم چه مقدار از ماست های دانمارکی به فروش می روند. مرا نمی توانی از این طریق تحت فشار بگذاری. آزادم که بین "Sapere aude" از امانوئل کانت و فتوای شماها اولی را برگزینم، چرا که برای همیاری انسانها بسیار غنی تر است.

دیگر نمی خواهم برای آنانکه خود را برای همیشه توهین شده تلقی می کنند، احساسی به خود راه دهم. دیگر نمی خواهم مؤدبانه دلیل بیاورم که چرا باید پرچم آزادی بیان، عقل و شوخ طبعی به احتراز نگاه داشته شود. دیگر نمی خواهم به "مبتکرینها" (Kreationisten) ثابت نمایم که زمین ده هزارساله نیست. دیگر نمی خواهم منتظر بمانم که روزی در کانال تلویزیونی الجزیره عنوان شود: جوک ریش محمد را شنیده ای؟